



با کودتای سیاه انگلیسی سوم اسفند ۱۲۹۹ش و تصرف تهران توسط فوج قزاق به سرکردگی رضا خان میرنچ و سید ضیاء الدین طباطبائی، دوره ورود و سلطه قشونی‌ها به عرصه‌های غیر نظامی آغاز و رو به گسترش نهاد. مدت دو سال شهرداری تهران در اختیار گاسپار ایلیکیان از اعضای «کمیته آهن»، هسته مرکزی کودتا و پس از آن به ترتیب سرهنگ کریم آقا پوذر جمهری، سرهنگ فضل‌الله پهرامی و تیمسار حسینیقلی هوشمند قرار گرفت، یعنی از اسفند ۱۲۹۹ تا ۱۳۱۷ش. بار دیگر پس از کودتای ننگین ۲۸ مرداد ۱۳۳۲؛ سرتیپ محمد علی صفاری برای مدتی شهردار تهران شد.

بدیهی است قشونی که باید مطیع بدون چون و چرای اوامر مافوق نظامی خود باشد، افزون بر فقدان صلاحیت و نگاه کارشناسانه، به دنبال حاکمیت نظام آمرانه و پادگانی و فاقد روح

به عنوان نمونه؛ در ذیل خاطره‌ای از سرتیپ محمد علی صفاری که در سال ۱۳۰۳ از نسوی سردار سپه رئیس الوزرا به سمت معاون شهرداری تهران منصوب شد، نقل می‌کنم و می‌بینیم که ابلاغ سمت نیز توسط فرماندار نظامی تهران انجام می‌گیرد. در حقیقت در دوران سیاه ۲۰ ساله،وزرا و هیات دولت و مجلس، اسمی بی‌مسئامی بیش نبودند و همانطور که رضاخان گفته بود، حکومت او «حکومت یکنفره بود» و تصمیم‌ها در چارچوب امیال مستبد و سیاست خارجی حاکم، اتخاذ می‌شد.

شهید مدرس در تعلق تاریخی خود در دوره پنجم مجلس

پیش از نقل خاطره سرتیپ محمد علی صفاری معاون بلدیة وقت، نمونه‌ای از مخالفت شهید مدرس و دکتر مصدق با اعمال دیکتار مآبانه رُوسای بلدیة تهران و خاطره‌ای از همسر پهلوی اول را در ذیل می‌آوریم.

شهید مدرس در تعلق تاریخی خود در دوره پنجم مجلس شورای ملی در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۰۳، ضمن بیان این نکته: «ایران در ۱۵۰ سال اخیر، چنین وضعیتی نداشته است.» با اشاره به این نوع اعمال آمرانه و دستوری و خلاف مصالح شهر

و شهروندان توسط بلدیة تهران، اظهار داشت: «اداره مشروطه ما کدام اداره است؟ این مجلس ما مشروطه است؟ آن اداره مشروطه ما کدام است؟ حالا بنده آدم اینجا، گفتم بلدیة چرادا کان‌ها را خراب کرده؟ البته بلدیة باید خانه را خراب کند، خیابان را وسیع کند، چنار را کجا بکارد، منار را چه کند، البته خیابان باید وسیع باشد، عابرین راحت باشند، اما بلدیة مشروطه، نه بلدیة کودتا، صبح بگویند: خراب کن! شام، همه جا را خراب کنند. در این چله زمستان که معلوم نباشد خاکش کجا ریخته شود و گلش چطور شود و هکذا ففل و تففل…»

مرحوم دکتر مصدق نیز در مجلس دوره ششم به کارهای غیر قانونی و آمرانه و تخریب و تصرف املاک شهروندان توسط

بلدیة اعتراض و از جمله گفت:

اگر این ساباط‌ها که در شارع عام بود، خراب کردند، کار خوبی بود، ولی؛ خانه‌هایی که در شارع عام نبود، خراب کردند، آنها بنظر بنده کار خوبی نبود. نمی‌شود گفت: وسیع کردن خیابان‌ها، کار خوبی نیست، خیلی خوب است باید وسیع هم بشود که باعث سهولت عبور و مرور بشود. ولی یک اصل بالاتر از این، در این مملکت هست و آن رعایت قانون اساسی است. قانون اساسی ما در آن زمان هم می‌گوید: هیچ ملکی را از تصرف صاحب ملک نمی‌توان بیرون کرد، مگر با مجوز شرعی و آن نیز پس از تعیین و تادیه قیمت عادلانه است. اگر بخواهند بلدیة خراب بشود، مجوز شرعی این طور تصویب می‌کند و ملکی را از تصرف یک نفر خارج کنند، البته باید مجوز شرعی داشته باشد و یک هیأتی باشند که تصدیق بکنند که این خانه، بایستی خراب بشود. مجوز شرعی این طور تصویب می‌کند و باید قبلاً پول به مالک بدهند، بعد تصرفات درش بشود. این صریح قانون اساسی است.

… هیچ ملکی را از تصرف مالکش نمی‌شود، انتزاع کرد،

مگر اینکه مجوز شرعی داشته باشد، بعد هم قیمت عادلانه تادیه شود والا اگر بنا بشود این اصل در مملکت محفوظ نباشد و هر کس به عنوان این که فلان ترتیب لازم است، یک اقداماتی بکند و اصول را از بین ببرد، ما دیگر به هیچ وجه نمی‌توانیم در این مملکت زندگی کنیم…شخصی که با بنده مذاکره می‌کرد، می‌گفت:

…نظر کفیل بلدیة ـ سرهنگ کریم‌خان بوذرجمهری ـ هم همین است، یعنی نظرشان این نیست که چیزی که آنها داده نشود، بلکه می‌خواهند خود مردم بروند اقدامی کنند، بلکه راه حلی برای این کار پیدا شود. بنده بیشتر تعجب کردم؛ گفتم: مردم کجا بروندراه حل پیدا کنند؟ خانه خراب شود، بعد خود مردم بروند شکایت کنند و راه حل پیدا نمایند؟ برای جبران خسارتشان کجا بروند شکایت کنند؟ به عدلیه بروند، شکایت کنند؟ به کجای عدلیه؟ خود عدلیه بنظر من، امروز مظلوم واقع شده.

برای اینکه به قول شخص مطعی، الان هشت ماه است بیش از سه هزار نفر در محبس‌ها به انتظار محاکمه مانده‌اند، یعنی مدعی‌العموم یا مستنطق قرار توقیف آنها را که صادر کرده، عدلیه منحل شده و این‌ها در محبس‌ها به انتظار محاکمه مانده‌اند. یک عده شان مرده‌اند و یک عده شان منتظر محاکمه هستند. با این ترتیب، مردم چطور بروند شکایت کنند…»

لازم به تذکر است که سردار سپه افزون بر مشی استبدادی و آمرانه و بی‌توجهی به قانون، در صدد تغییر هویت تهران و از میان بردن آثار دوره قاجار نیز بود، آن چنانکه همسر او تاج الملوک آیرملو در خاطراتش می‌گوید:

«از جلوی دهانه بازار، ارک شاهی شروع می‌شد که تمام میدان ارک و ساختمان‌های اطراف آن را در بر می‌گرفت و آن می‌آمد بالا که به میدان بهارستان و عمارت کامران میرزا می‌رسید.رضابعد از اینکه شاه‌شد، همه این کاخ‌ها را خراب کرد و جای آن‌ها کاخ دادگستری و اداره مالیه و عمارات جدید ساخت؛ در شمال میدان بهارستان هم چند مجموعه کاخ بود که فتحعلی شاه قاجار ساخته بود. اصلا اینکه می‌گفتند بهارستان، بهارستان، به خاطر همین کوشک فتحعلی شاه بود. یعنی اینجا یک باغ خیلی بزرگ بود که یک سر آن همین میدان بهارستان و سر دیگرش به دروازه شمیران و خندق شمال تهران می‌رسید. رضایینجا را هم داد، خراب کردند. من گاهی با رضادعوامی کردم که این ساختمان‌های نفیس را خراب نکنند. رضای می‌گفت:هر چه مردم را به یاد دودمان قاجاریه بیندازد، باید خراب شود تا جلوی چشم مردم نباشد .

خاطره سر تیپ محمد علی صفاری:

«یکی از شب‌های اوایل تابستان ۱۳۰۳ تازه از خدمت روزانه فراغت حاصل کرده بودم، تیمسار سپهبد یزدان‌پناه که آن وقت با درجه سر تیپی، فرماندار نظامی تهران بودند، مرا به

ضمیمه فرهنگی روزنامه اطلاعات



تهران در دوره رضاخانی

سلطه نظامیگری بر بلدیة

نظامیان طرف معامله هستند. قروض شهرداری از آن جمله ۲۵۰ هزار تومان طلب بانک شاهی^۴ هم به حال خود باقی بود.

آشنا نبودن به محیط کار و طرز عمل کارمندان و عدم تجانس خدمات نظامی با خدمات (سیویل) نیز خود مشکل بزرگی را پیش پای ما می‌گذاشت. بولی اراده و همچنین تربیت سخت نظامی که ما بدان عادت کرده بودیم تا از مشکلی نهراسیم، موجب شد که با کمالات در صدد چاره جوئی و رفع مشکلات برآمده، نظامی وار شروع به کار کنیم.

اولین اقدام ما؛ مذاکره با بانک شاهی برای دریافت قرضه دیگری بود که در بدایت امر به پرداخت حقوق اقدام کرده و بین کارکنان شهرداری، دل گرمی و امیدی به وجود آوریم تا بداندن کلام ما پشیمی دارد. مذاکره با موفقیت رو به رو شد و توانستیم مبلغی معادل حقوق عقب افتاده به چنگ آورده، فوراً مبادرت به پرداخت نماییم. این اقدام بسیار واقع شد و همه‌همه بین کارمندان به وجود آمد که می‌گفتند: بیا، بنام، معلوم می‌شود از این به بعد شهرداری می‌خواهد به کارهای خود رونق و سر و صورتی بدهد.

ضمناً این نکته نگاشته‌نماند که مجموع حقوق سالیانه مستخدمان شهرداری عبارت از یکصد و نود و نه هزار و سیصد و هشتاد تومان بود. نمی‌دانم در حال حاضر شهرداری تهران چه مبلغ حقوق در سال می‌پردازد؟

انجام شده، شما هم بروید به ترمیم ملکتان بپردازید. و حالا که این‌ها، خودسرانه و به فکر خود، کاری انجام داده‌اند که برگشت به صورت اولیه ممکن نیست، دیگر جای بحثی باقی نمی‌ماند. باز خطاب به من فرمودند: تو هم مرخصی، برو و اوامر مرا به کریم آقا خان ابلاغ کن .من که از خدای می‌خواستم از این مخمصه خلاص شوم و نگران بودم که مبادا حکیم باشی را دراز کنند، به سرعت سلام نظامی داده و به سوی شهرداری روان شدم.»^۵

پی‌نوئیس‌ها:

۱- ترکمان، محمد. «مدرس در پنج دوره قنینه، ج دوم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۳۳، ص ۱۰۲، ۱۰۳. // ۲.تفک‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورایی ملی، انتشارات مصدق، اسفند ۱۳۴۹، صص ۱۳۷ و ۱۳۸. // ۳. تاج الملوک آیرملو، خاطرات ملکه پهلوی، بنیاد تاریخ شفاهی، نشر به آفرین، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴ به نقل از مقاله آقای مهدی غنی یا عنوان « یکی به جای همه» منتشره در ش ۱۱۱ مجله چشم انداز ایران تاریخ شهریور و مهر ۱۳۷۰، // ۴. بانک انگلیس در ایران، // ۵. در همین صفحه سر تیپ صفاری مجموع عیادت سال ۱۳۰۳ شهرداری تهران را مبلغ پانصد و نود و پنج هزار و شصت و سی و سه تومان و پنج ریال و لادینار ثبت کرده است. /مرحوم دکتر حسین مجبوری اردکانی مؤلف کتاب «تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران» از انتشارات دانشگاه تهران، در ج دوم، ص ۱۲۸، به نقل از سائنامه دینا، سال ۱۳۴۲، ص ۶۹. عیادت سال ۱۳۰۳ شهرداری تهران را همین مبلغ ذکر کرده است. // ۶. ریزا در گذشته (۱۳۰۰) پیه رضا خان به تن صفاری خورده بوده و به دستور او در خانه اش زندانی و اموالش بیعنا رفته بود، در حالی که رضا خان در رشت، همان زمان، در خانه او اطراق کرده بوده است! // ۷. خاطرات سر تیپ محمد علی صفاری، به کوشش احمد سمعی (ا. شوا)، ۱۳۷۵، صص ۲۳ و ۲۸.

چهارشنبه ۲۴ بهمن ۱۳۹۷- سال نودوسوم - شماره ۲۷۲۲۰

سر پوشیده – سایبان)، دو طرف خیابان را فوراً خراب کرده و از میان برداریم. آن زمان پیاده روی خیابان لاله زار دارای سایط و ستون‌های سنگی بود، واقعا از نظر جلوگیری از حرارت آفتاب شدید تابستان و بارندگی‌های زمستان، پناهگاه مناسبی برای عابران محسوب می‌شد.

من نمی‌فهمیدم چرا باید این پناهگاه‌های مطلوب و مناسب را برداشت؟ جرات کرده سبب را جویا شدم .گفتند: بیعاران و ولگردان و جوانان شریر و هوسران، شب‌ها در پناه ستون‌های خیابان، مرتکب اعمال خلاف عفت و احیانا متعرض نااموس مردم می‌شوند، بعلاوه ؛ این ساباط‌ها، خیابان را تنگ‌تر از آنچه هست، جلوه داده، منظره آن را بدتما کرده است و اگر این ساباط‌ها برداشته شود، مالکین مغازه‌ها مجبور می‌شوند، پس از خرابی، نمای دکاکین خود را بهتر بسازند و از این راه به زیبایی خیابان هم کمک خواهد شد .حالا تا چه اندازه این نظرها صحیح بود، قضاوتش با خوانندگان عزیز است!

چون هنوز قدرت دستگاه مجریه تضجی نداشت، قرار شد شبانه با کمک سربازان و وسایل نقلیه ارتشی تا صبح کار کرده ساباط‌ها را خراب کرده و از میان برداریم، که صبح بعد آثاری نماند و مالکین منتفذ خیابان، صبح یا یک امر انجام یافته مواجهه شده، شکایت و اقدام مخالف آنها بلا اثر بماند .ما هم همین کار را کردیم، پاسی از شب گذشته که عبور و مرور تقلیل پیدا کرد، با عده‌ای آمورر نظفیت و سرباز بیل و کلنگ به دست به لاله زار هجوم آورده، ساباط‌ها بر چیده شد و آجرها، سقظاها و ستون‌های سنگی را با گاری‌ها به خارج شهر حمل کردیم و خیابان لاله زار به صورت یک محل بمبارده شده در آمد.

صبح روز بعد ؛ مقارن ساعت ۱۱ که پشت میزم مشغول کار بودم، اعلام شد که حضرت اشرف رئیس الوزرا معجلا احضارم کرده‌اند. البته (با خواندن ادعیه لازم^۶) به پا خاستم، فوراً روانه نخست وزیری شدم که آن وقت در عمارت یادگیر، تشکیل می‌شد. مرحوم مدیرالوله سمعی رئیس کابینه (دفتر) بود، حضور خود را برای شرفیابیی به ایشان اعلام داشتم و مشاهده کردم که جمع کثیری از بازرگانان و کسبه در اتاق ایشان نشسته‌اند. به کمال قدرت در صدد چاره جوئی و رفع مشکلات برآمده، نظامی وار شروع به کار کنیم. اولین اقدام ما؛ مذاکره با بانک شاهی برای دریافت قرضه دیگری بود که در بدایت امر به پرداخت حقوق اقدام کرده و بین کارکنان شهرداری، دل گرمی و امیدی به وجود آوریم تا بداندن کلام ما پشیمی دارد. مذاکره با موفقیت رو به رو شد و توانستیم مبلغی معادل حقوق عقب افتاده به چنگ آورده، فوراً مبادرت به پرداخت نماییم. این اقدام بسیار واقع شد و همه‌همه بین کارمندان به وجود آمد که می‌گفتند: بیا، بنام، معلوم می‌شود از این به بعد شهرداری می‌خواهد به کارهای خود رونق و سر و صورتی بدهد.

ضمناً این نکته نگاشته‌نماند که مجموع حقوق سالیانه مستخدمان شهرداری عبارت از یکصد و نود و نه هزار و سیصد و هشتاد تومان بود. نمی‌دانم در حال حاضر شهرداری تهران چه مبلغ حقوق در سال می‌پردازد؟

انجام شده، شما هم بروید به ترمیم ملکتان بپردازید. و حالا که این‌ها، خودسرانه و به فکر خود، کاری انجام داده‌اند که برگشت به صورت اولیه ممکن نیست، دیگر جای بحثی باقی نمی‌ماند. باز خطاب به من فرمودند: تو هم مرخصی، برو و اوامر مرا به کریم آقا خان ابلاغ کن .من که از خدای می‌خواستم از این مخمصه خلاص شوم و نگران بودم که مبادا حکیم باشی را دراز کنند، به سرعت سلام نظامی داده و به سوی شهرداری روان شدم.»^۷

۱- ترکمان، محمد. «مدرس در پنج دوره قنینه، ج دوم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۳۳، ص ۱۰۲، ۱۰۳. // ۲.تفک‌ها و مکتوبات دکتر مصدق در دوره‌های پنجم و ششم مجلس شورایی ملی، انتشارات مصدق، اسفند ۱۳۴۹، صص ۱۳۷ و ۱۳۸. // ۳. تاج الملوک آیرملو، خاطرات ملکه پهلوی، بنیاد تاریخ شفاهی، نشر به آفرین، ۱۳۸۰، ص ۱۶۴ به نقل از مقاله آقای مهدی غنی یا عنوان « یکی به جای همه» منتشره در ش ۱۱۱ مجله چشم انداز ایران تاریخ شهریور و مهر ۱۳۷۰، // ۴. بانک انگلیس در ایران، // ۵. در همین صفحه سر تیپ صفاری مجموع عیادت سال ۱۳۰۳ شهرداری تهران را مبلغ پانصد و نود و پنج هزار و شصت و سی و سه تومان و پنج ریال و لادینار ثبت کرده است. /مرحوم دکتر حسین مجبوری اردکانی مؤلف کتاب «تاریخ موسسات تمدنی جدید در ایران» از انتشارات دانشگاه تهران، در ج دوم، ص ۱۲۸، به نقل از سائنامه دینا، سال ۱۳۴۲، ص ۶۹. عیادت سال ۱۳۰۳ شهرداری تهران را همین مبلغ ذکر کرده است. // ۶. ریزا در گذشته (۱۳۰۰) پیه رضا خان به تن صفاری خورده بوده و به دستور او در خانه اش زندانی و اموالش بیعنا رفته بود، در حالی که رضا خان در رشت، همان زمان، در خانه او اطراق کرده بوده است! // ۷. خاطرات سر تیپ محمد علی صفاری، به کوشش احمد سمعی (ا. شوا)، ۱۳۷۵، صص ۲۳ و ۲۸.

در کوچه باغ اندیشه / ۱۱۳

کریم فیضی

حلقه در حلقه چونان زنجیر

استعداد ممکن است دگرگون شود اما هرگز نابود نمی‌شود. به همین جهت، کسی که استعداد علم دارد اگر عالم نشود، معنای بزرگ، زدوی بزرگ و قاتلی بزرگ می‌شود!

استبداد کم، فرقی با استبداد زیاد ندارد. دستی که حلقوم زندگی را می‌فشارد، خفه کند یا نکند، زندگی را از طعم واقعی‌اش تهی می‌کند.

دردناک‌ترین پدیده عالم فردی است که جامعه را چونان باری

سنگین بر دوش خود احساس می‌کند.

چِه نیرویی دارند کلمه‌ها چه قدرتی دارد محبت، از مقوی‌ترین غذای قوی‌تر است و پرنارتری‌تر.

ناپایداری چیزی است که با تمام وجود می‌توانیم درکش کنیم و درک می‌کنیم.

در جامعه ناسالم همه چیز بر عکس

می‌شود، از جمله دین از جمله عرفان و از جمله خدا. از جامعه ناسالم انتظار سلامت داشتن عقلانی نیست.

در ذهن رودی از تفکر جاری است با ماهیانی ریز و درشت. متفکر کسی نیست که فکر می‌کند متفکر کسی است که از رود خروشان ذهن ماهی شکار می‌کند.

آنچه ما در جوامع ناسالم شاهدیم شورش طبقه‌ها و لایه‌ها علیه همدیگر است: طبیبان علیه بیماران، ساختمان سازان علیه معلمان و فنی‌ها علیه بقیه!

جامعه‌ای که قانون را به رسمیت نمی‌شناسد درگیر شورش‌هایی غیرعقلی است که در زیر لایه‌های جامعه جاری است.

جامعه طرف نیست، دیگی است روی حرارت که محتویاتش صرفا باهم ترکیب نمی‌شود بلکه پخته می‌شود. جامعه بی‌طرف نیست، بلکه می‌پزد و گاهی هم می‌سوزاند.

انسان‌ها حلقه در حلقه چونان زنجیری پیش می‌روند تا روزی که از براده براده زنجیر انسان، زنجیره انسانیت بافته شود. آری انسان‌ها با غم و شادی با بسط و قبض پیش می‌روند، می‌آیند و می‌روند تا روزی که از براده انسان، زنجیر انسانیت بافته شود.

آدمی در برابر گستره حیرت انگیز آفرینش دمی بیش نیست، دمی کوتاه و کوتاه. اصلی‌ترین موضوع انسان نیز همین کوتاهی این دم است و بس.

«من» بن بست ندارد و هرگز به پایان نمی‌رسد.

در مقایسه شرق و غرب نکته‌ای بیش از هر چیز خودش را نمایان می‌کند و آن به ارث رسیدن موارث گذشته در شرق است و قطع شدن رابطه غرب با موارث گذشته. غرب آینده محور است و شرق گذشته محور. تفاوت‌های اصلی شرق و غرب از همین نکته بسیار کوچک آغاز می‌شود.

فرصت کوتاه زندگی را با انواع و اقسام مشکلات و موانع آکندن، روح سیاست در شرق است.

^[1] استعداد ممکن است دگرگون شود اما هرگز نابود نمی‌شود

^[2] همین جهت، کسی که استعداد علم دارد اگر عالم نشود، معنای بزرگ، زدوی بزرگ و قاتلی بزرگ می‌شود